

شاید
بلندپروازی‌هایی
که ایالات متحده
برای این کشور
داشت موهوم
بودند و هرچقدر
هم توجه یا منابع
برای افغانستان
صرف می‌شد باز هم
نمی‌شد یک دولت
تازه کار آمد و مشروع
در کابل مستقر کرد

در سیاست افغانستان آینده‌ای ببیند مگر آنکه برایش می‌جنگیدند. «مشکل این بود که جنگیدن برای داشتن نقش در سیاست افغانستان دقیقاً همان کاری است که تا آینده‌ای نامعلوم انجام خواهد داد.

در همان مارس ۲۰۰۲، هنگامی که ایالات متحده و نیروهای ائتلاف در عملیات آناکوندا عازم پاکسازی گروهی از بازماندگان القاعده و دیگر تروریست‌ها در دره شاهی کوت و کوهستان‌های اطراف قندوز شدند، به شکلی دردناک مشخص شد که این مبارزه چه چالش‌های امنیتی‌ای به وجود آورده بود. از ۲ تا ۱۶ مارس، لشکر دهم کوهستانی ایالات متحده و تیپ سوم لشکر ۱۰۱ هوابرد، با حمایت بالگردهای بلک هاوک، بمب‌افکن‌های بی ۵۲ و هواگردهای تهاجمی ای‌سی ۱۳۰، درگیر نبردی سهمگین با القاعده و شبه‌نظامیان وابسته شدند که با استفاده از خمپاره‌انداز، توپخانه، تفنگ‌های تک‌تیرانداز، آرپی‌جی و سیستم‌های دفاع هوایی حمل‌شونده مقاومت کردند. تروریست‌ها در گذرگاه‌های کوهستانی پخش و پنهان شدند که بهتر از مهاجمان می‌شناختند و دو هفته تمام به مبارزه ادامه دادند، با آرپی‌جی دو بالگرد چینوک را سرنگون کردند، هشت امریکایی را کشتند و حدود ۸۰ نفر دیگر را زخمی کردند. شدت و مدت غافلگیرکننده نبرد آشکار ساخت که نیروهای ایالات متحده با چه چیزی روبه‌رو بودند و معلوم شد که ارزیابی‌های پیشین درباره نیروی نظامی لازم چه خام و واهی بوده است. فرانکس ادعا کرد که عملیات آناکوندا «موفقیت کامل و بی‌قید و شرط» بود، ولی اگر بخواهیم نقل قول کلانتر مارتین برودی در آرواره‌ها ۲۶ را به کار ببریم، این را هم نشان داد که ارتش ایالات متحده چیزی به مثابه قابقی بزرگ‌تر نیاز دارد.

از طرف دیگر، با وجود تمام دلایل و براهنی که باعث شد تا دولت بوش در وهله اول حضور نظامی امریکا را محدود کند، مسیر مخالف را در پیش گرفتند. در مه ۲۰۰۳ از قضا اتفاق دو ماه پس از حمله به عراق - راسفولد پایان «عملیات‌های نظامی عمده» و تغییر رویه به سمت ثبات و بازسازی افغانستان را اعلام کرد. فرمانده ارشد افغانستان، سپهبد دن کی. مکنیل، ادعا کرد که احتمالاً تا تابستان سال بعد می‌شد از حضور نظامی ایالات متحده کاست چرا که «افغان‌ها می‌توانند بیشتر کنترل را به دست بگیرند». هنوز هم تعدادی عملیات نظامی انجام می‌شد و چند منطقه بود که تا مدتی «کمی آشفته» می‌ماند، «ولی در بخش اعظم کشور می‌شد بیشتر از چند دهه گذشته امنیت دید.»

حقیقت آنکه در سال‌های پس از آن معلوم شد افغانستان بیشتر از «کمی آشفته» است. در سال ۲۰۰۴، شورشی کوچک در جنوب و شرق کشور جریان داشت و مبارزان شورشی از تاکتیک‌هایی تقلید می‌کردند که کارآمدی‌شان در عراق به اثبات رسیده بود. ژوئای همان سال، سازمان‌های امدادسانی همچون پزشکان بدون مرز مجبور شدند به دلیل نبود امنیت عملیات‌های خود را تعطیل کنند، در ماه سپتامبر نیز نزدیک بود رئیس جمهور حامد کرزی در جریان حمله موشکی به هلیکوپترش در گردیز به قتل برسد. در سال ۲۰۰۶، پس از یک «معامله» بین رئیس جمهور پاکستان، پرویز مشرف و قبایل ساکن در منطقه مرزی، این قبایل عملاً آزادی کامل پیدا کردند و یک «تهاجم بهاری» آشوب بیشتری به وجود آورد، حملات طالبان نیز به نسبت دسامبر گذشته ۲۰۰ درصد رشد پیدا کرد. حملات انتحاری که تا پیش از این در افغانستان سابقه نداشت، از صفر